

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مبحث گذشته عرض شد که جعل عبارت از همان تحقق خارجی است که به نفس اراده جاعل یعنی نفس اراده مرید آن شیء صورت خارجی به خود می گیرد و آن مسئله به نسبت بین شیء و نفسه تحقق نمی پذیرد و همین طور بین نسبت بین شیء و وصف آن تحقق پیدا نمی کند. البته راجع به نسبت بین شیء و نفسه قبلاً در باب منطق و اینها صحبت شده است و إن شاء الله این بحث جلسه بعد است.

اما راجع به خود شیء و عوارض خارجی و اوصاف خارجی؛ نسبت عبارت از یک ارتباطی است که بعد از اتصاف یک شیء به یک وصف آن ارتباط در ذهن مجسم می شود. وقتی که می خواهیم یک تصدیقی را در ذهن خودمان به وجود بیاوریم و برای ما نسبت به یک اتصافی تصدیق پیدا بشود، طبعاً خواهی نخواهی باید یک نسبتی بین موضوع و محمول برقرار بشود و بعد از برقراری آن نسبت ما

حکم بر تحقق خارجی یا عدم تحقق آن کنیم. آنچه که در خارج وجود دارد عبارت از شیء، عوارض، کیفیات و اوصاف آن است. آنچه که در ذهن وجود دارد عبارت در تصدیق از چهار عنصر است؛ عنصر اول موضوع است و دوم محمول و بعد نسبت بین این دو و چهارم حکم به وقوع یا لا وقوع آن است. لذا در ذهن، جاعل که ذهن است نسبت را ایجاد می کند. چه بسا ممکن است شما نفس زید را تصور کنید ولی قیام را برای زید تصور نکنید یا ممکن است قیام را تصور کنید ولی قائم را تصور نکنید، نفس قیام را به عنوان عرضی از اعراض و به عنوان مقوله وضع تصور می کنید ولی موضوع آن را تصور نمی کنید. وقتی که قیام زید را تصور می کنید شما در واقع در آن واحد سه کار مهم انجام داده اید؛ یکی خود زید است و دوم قیام است و سوم ارتباطی که شما قبل از حکم به وجود یا حکم به عدم بین این دو برقرار کردید و این کار را هم شما کردید نه اینکه خود این ربط خودش از پیش خودش آمده باشد. هیچ چیزی در ذهن ما از پیش خودش نمی آید. ما آن شیء را احضار می کنیم و آن را در ذهن می آوریم

علیٰ کلّ حال یا ما یا آن علل مُعدّه‌ای که آن کار را انجام می‌دهند. اما اینکه نفس تصور موضوع بر خلاف مطالب بعضی از محشین، نفس تصور موضوع و نفس تصور آن عرض فی حدّ نفسه موجب وجود نسبت بین موضوع و آن نفس است، نه خیر! ربط هم کار ماست و آن ربط به واسطهٔ اِعمال و تعمل برای ما بین موضوع و محمول انجام می‌شود. این سه عنصر بود. عنصر دیگر به این ربط برمی‌گردد؛ حکم به وجود این ربط یا حکم به عدم که این عبارت از تصدیق است.

فرق تصور با تصدیق

بناءً علیٰ هذا همان‌طوری که در ذهن مسئلهٔ تصور با مسئلهٔ تصدیق دو تا است؛ یعنی در تصور نفس خود حضور شیء را تصور می‌گویند، حکم به وجود آن را [تصور نمی‌گویند] ممکن است ما زید را تصور کنیم و نمی‌دانیم که هست یا نه، یک وقت می‌گوییم که زید هست، عنقا هست، آسمان هشتم هست، آسمان نهم نیست، جوّ هست، عالم بی‌انتهاست و انتها ندارد، همهٔ این احکام ایجابیه یا احکام سلبيه تصدیقاتی است که بر تصور بر وجود یک شیء

برمی گردد این را تصور نمی گوید، تصور عبارت از حضور خود آن شیء بدون حکم است. شما زید را تصور می کنید ولی نمی گوید که زید هست، فقط تصور می کنید ولی می خواهید او را برای شام شب جمعه دعوت کنید. زید را تصور می کنید بعد می خواهید با او قرار بگذارید که جایی بروید ولی اینکه زید هست، این هست را در جایی مطرح می کنید - باینکه وصفی برای او بار نمی شود همان وجود است - در جایی که شما حکم به وجود تصور می کنید که باز آن تصدیق است. اگر ما تصور را در ذهن بیاوریم یک ذهنیتی برای ما حاصل می شود، اگر تصدیقی در ذهن ما حاصل بشود ذهنیت دیگری حاصل می شود و این دو مقوله از همدیگر تفاوت دارند و کسی نمی تواند بگوید: تصدیق همان تصور است! تصدیق عبارت از حکم و تصور عبارت از حضور شیء است.

فرق جعل بسیط با جعل مرکب

همین طور در جعل بسیط و در جعل مرکب هم مسئله از همین قرار است؛ در جعل بسیط آن اراده مرید و جاعل به وجود شیء تعلق می گیرد اما در

جعل مرکب اراده به وجود شیء لشیء [تعلق]

می‌گیرد و این دو با همدیگر تفاوت دارد.

فَإِنَّ النِّسْبَةَ كَالصِّيْرُورَةِ أَوْ الْإِتِّصَافِ أَوْ غَيْرَهُمَا فِي النَّحْوِ الْأَخِيرِ مِنَ الْجَعْلِ إِنَّمَا يُتَّصَرُّ بَيْنَ طَرَفَيْهَا عَلَى أَنَّهَا مَرَاتٌ لِمَلْحُوظِيَّتَيْهِمَا وَ أَلَةٌ لِمَلْحُوظِيَّةِ أَحَدِهِمَا بِالْآخِرِ لَا عَلَى وَجْهِ يَصِيرُ مُلْتَقَتًا إِلَيْهَا بِالذَّاتِ.^۱

نسبت در این جعل مرکب و جعل معلق تصور

می‌شود، تصور نسبت بین دو طرف نسبت در اینجا

رعایت می‌شود و آینه برای ملحوظیت وصف و

موصوف و ملحوظیت موضوع و عرض لحاظ

می‌شود که وقتی شما یک وصفی را برای یک

موصوفی می‌آورید، یک عرضی را بر یک موضوعی

حمل می‌کنید، نفس حمل این عرض بر موضوع،

یک ارتباطی را در ذهن شما به وجود می‌آورد. آن

ارتباط حالت بین عرض و معروض است که این

عرض الآن بر این موضوع عارض شده است، این

وصف الآن بر این موصوف و بر این ذات عارض

شده است. این قیام الآن بر این زید عارض شده

است.

بنابراین این نسبت در اینجا جنبه مرآتیت و

حرفیت دارد. یعنی فی حدّ نفسه شیئی نیست تا اینکه

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۹۶.

جعل به او تعلق بگیرد، مرآت است برای اینکه این جعل ما در اینجا بسیط نیست، این جعل ما در اینجا مرکب است! فقط همین قدر به ما می فهماند که این جعلی که در اینجا هست این جعل به یک شیء لِشِئٍ آخِرٍ وَ وَصْفٍ لِمَوْصُوفٍ وَ عَرَضٍ لِمَوْضُوعٍ تعلق گرفته است اما جعل به خود این نسبت و سیوررت و ربط تعلق نگرفته است. این ربط از شکم آن درمی آید. وقتی ببینید که زیدی در خارج ایستاده است در اینجا متوجه می شوید که بین زید و قیام یک نسبتی وجود دارد، شما فقط این را می فهمید. اما اینکه آن نسبت را جدای از زید و جدای از آن حالت وضعی او، - وضع به عنوان أحد الأعراض - بخواهید در نظر بگیرید، چشم شما غیر از این چیزی نمی بیند. چشم شما یک زید را می بیند. همین! یک عرضی را که به عنوان وضع بر او عارض شده است و سایر کیفیات و اوصاف را می بیند و دیگر در این صورت ربط را در اینجا ملاحظه نمی کند و چنین چیزی را نمی بیند.

وَ آلَةٌ لِمَلْحُوظِيَةٍ أَحَدِهِمَا... نسبت در یک وجهی

نیست که به آن به ذات التفات بشود چون معانی

حرفیه معانی فی نفسه نیستند اینها معانی فی غیره هستند و جعل به شیء فی نفسه أو لِغیره تعلق می گیرد یعنی فی نفسه بِنفسیه أو لِغیره که آن عبارت از وصف است.

فَدخولها على الوجه المذكور في متعلق الجعل يكون على التبعية لا على الاستقلال.^۱

اینکه الآن ما این نسبت را بر این وضع در متعلق جعل داخل می کنیم، می گوئیم که نسبت مجعول است این بالعرض و المجاز است و وصف به حال متعلق موصوف است. این جعل در واقع به وصف و موصوف خورده منتها وقتی که این وصف و موصوف مجعول می شوند نسبت هم در واقع مجعول می شود؛ یعنی نسبتی ایجاد می شود. در واقع ایجاد این نسبت به ایجاد وصف برای موصوف است وقتی شما زید را قائم دیدید حکم می کنید که بین قیام و زید یک ربطی وجود دارد اما قبل از اینکه زید قائم باشد که یک هم چنین ربطی وجود نداشت، زید بود و سر جایش نشسته بود، قیام هم که یک وضع است و هنوز هم که انجام نگرفته است، نسبت

۱. همان، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

کجاست؟! این زید یک دفعه تکان می خورد و از حالت جلوس بلند می شود و می ایستد! این حالتی را که ایستاد یک دفعه می بینید که نسبت ایجاد شد! خوب زید که همان است و وزن او یک گرم هم فرق نکرده است؛ هشتاد کیلو بود الآن در حالت قیام هم هشتاد کیلو است. هیچ تفاوتی نکرده و وزن او یکی است الا اینکه وضع او فرق کرده است؛ وضع او جلوس بود و الآن وضع او به قیام مبدل شده است. فقط وصف و کیف و وضع او فرق کرد و خود او تفاوتی نکرد. در اینجا مسئله ربط پیدا شد؛ یعنی ربط بین زیدی که تفاوت نکرده و بین حالت جدید پیدا شد. این حالت جدید بدون زید انجام نمی شد و باید یک زید باشد چون قیام بدون زید که معنا ندارد و قیام است ولی زید بدون قیام معنا دارد. زید در حالت جلوس خوب نشسته است یا خوابیده زید است، آکل باشد باز زید است، نائم باشد باز زید است، قائم باشد باز زید است. در همه حال زید، زید است. ربطها در اینجا تفاوت می کند؛ در حالت قیام ربط بین قیام و زید و در حالت جلوس ربط بین آن، که این ربط هم از خود زید به وجود آمده و نشئت گرفته

است.

خود ربط، شیئی نیست تا اینکه فی حدّ نفسه باشد
و جعل به آن تعلق بگیرد. شما یک بچه پنج ساله را
در نظر بگیرید وقتی که می خواهد بلند شود [بگوید
که] من می خواهم بین خود و بین قیام خودم ربط
ایجاد کنم! **بسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله!** بلند
می شوم و می ایستم! این حرفها را نمی فهمد! این
ربط و این حرفها را ما می فهمیم که داریم با این
چیزها وقت خودمان را می گذرانیم. آن بچه بلند
می شود و دنبال توپش می رود تا بازی کند! هیچ وقت
دیدید بچه بگوید که من می خواهم ربط ایجاد کنم؟!
او دنبال حقایق می رود و ما دنبال این الفاظ و اینها
داریم می گردیم و سر خودمان را یک هفته گرم
می کنیم که آیا به ربط جعل تعلق می گیرد یا نه!! بلند
شو برو به دنبال کار و کاسبی خودت!!

فَإِذَا لَوَحَّظْتَ عَلَى الْإِسْتِقْلَالِ بِالِاتِّفَاتِ إِلَيْهَا مِنْ حَيْثُ إِنَّهَا فِي حَدِّ ذَاتِهَا مَاهِيَةٌ مِنَ
الْمَاهِيَاتِ ذَهْنِيَّةً أَوْ خَارِجِيَّةً اسْتَوْنَفَ الْقَوْلُ فِيهَا.

خب معنای این همان معنای حرفی است اگر

شما به این ربط به خود استقلال نگاه کنید و بگویید
که ربط ایجاد شده است یا نه؟ هان! این فرق می کند!
بین زید و بین قیام ربط ایجاد شده است یا نه؟ الآن

دارید از ربط سؤال می‌کنید و نمی‌گویید که زید قائم است یا نه؟ یک وقت می‌گویید که زید قائم است، خود طرف ربط را می‌فهمد. یک وقتی نه، شما اصلاً ربط و نسبت و تعلق را به زبان می‌آورید و می‌گویید که تعلق بین زید و بین قیام را چه می‌گویی و اسم آن را چه می‌گذاری؟ نسبت بین زید و قیام را شما چه می‌نامی؟ خوب در اینجا معنای آن معنای اسمی می‌شود و دیگر معنای مرآتیت و حرفیت ندارد. نظر روی خود ربط به عنوان یک موضوع مستقل خارجی که شما تصورش را کردید رفته است و دیگر این در اینجا معنای حرفی ندارد. اگر همین نسبت ملاحظه بشود آیا بین زید و قیام ربط ایجاد شده است یا نه؟ می‌گویید: نه خیر! من ندیدم که زید بایستد! اگر از این حیث که آیا فی حد ذاته یک ماهیتی است از ماهیات ذهنیه یا ماهیات خارجی، اگر به این نحو به این نسبت و ربط نگاه کنید باید جور دیگری این مطلب را در نظر گرفت. دیگر نمی‌شود مطلب را از باب تصور موضوع و محمول و یا از باب موضوع و عرض یا از باب موصوف و وصف نگاه کرد و باید انسان نسبت به خودش توجه کند.

آیا او فی حدّ نفسه احتیاج به جاعل دارد یا از این حیثیت، نیازی به جاعل ندارد؟! شما می گوید که آیا ربط بین زید و قیام احتیاج به جعل دارد یا نه؟ ما می گوئیم که نه، احتیاجی به جعل ندارد! الآن ما داریم در خود ربط صحبت می کنیم. یک وقت می گوئیم که زید احتیاج به جعل دارد؟ بله! احتیاج به جعل دارد! آن هم چه جعلی!! زید احتیاج به جعل ندارد؟! احتیاج به جعل دارد. خیلی هم جعل دارد!! همین طور مقدمات و مؤخرات و مطولات!! خود زید خیلی احتیاج به جعل دارد اما اوصافی که بعدش می آید نه، یا می خوابد یا گریه می کند، آن نه ماه احتیاج دارد، قبل از آن هم یک مسائلی هست آنها هم احتیاج دارد. همه اینها سلسله مراتب و علل معدّه، ناقله، منتقله و حامله و این سلسله عللی است که باید زید را به وجود بیاورد!! می گوئیم که این زید احتیاج به جعل دارد. حالا سراغ اوصاف او آمدیم، اوصاف او هم احتیاج به جعل دارد؟ بله، این زیدی که الآن

۱. همان، ص ۳۹۷.

در اینجا به دنیا آمده اگر بخواهد بنشیند باید اراده کند! بدون اراده این بچه یک ساله نمی تواند بنشیند. این نشستن را جعل می گویند. جعل که حتماً یک عمل غیر عادی نیست آن اراده‌ای که موجب می شود چه بچه یک ساله باشد و چه دوماهه باشد، وقتی شیر می خواهد بخورد باید اراده بکند و گریه کند تا به واسطه گریه به مادر نشان بدهد و علامت بدهد و اشاره بکند که گرسنه هست. همه اینها جعل است دیگر! تمام اینها اراده است!

تا نگرید ابر کی خندد چمن؟! *** تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟!^۱

عدم تعلق جعل به نسبت

حالا سراغ این مسئله می آییم که آیا به نسبت بین این و او هم جعل تعلق می گیرد یا نه؟ او که حالا می خواهد بنشیند، به این نسبت بین زید و نشستن [جعل تعلق می گیرد]؟! می گوئیم که اینکه نیاز به جعل ندارد! این یک انتزاعی است که ذهن می فهمد آن که دیگر نیاز به جعل ندارد. ذهن آن را ایجاد می کند ولی از نظر خارجی آن احتیاج مستغنی از جعل است، این معنای حرف است! آن که در خارج

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر پنجم، ص ۴۲۵.

هست زید و ابتدای وصف است. اما اینکه این معنای حرفی در حرکت زید از بصره است دیگر احتیاج به جعل ندارد. شما آن را می‌فهمید. وقتی شما نگاه به زید می‌کنید که قدم را برداشت، نگاه به آن مکان می‌کنید و نگاه به زید هم می‌کنید و می‌گویید که چون این حرکت مسبوق بالوقوف است بنابراین این حرکت ابتداء البصرة می‌شود و چون آن سکون مسبوق بالحرکه است، بنابراین آن سکون انتهاء الحركة و انتهاء السیر و اول الكوفة می‌شود. پس **سرتُّ مِنْ بَصْرَةٍ إِلَى الْكُوفَةِ** از رعایت دو لحاظ ناشی می‌شود؛ لحاظ اول خود زید و لحاظ دوم آن مکان است. همین مسئله در مورد کوفه هم پیدا می‌شود. این مطلب که از کجا شروع کرد؟ از آن ابتدائیت، آن معنا خودش به ذهن می‌آید و احتیاجی به جعل هم ندارد.

و يَفْتَقِرُ إِلَيْهِ فِي اتِّصَافِهَا بِمَا لَا يَدْخُلُ فِي قَوَامِهَا وَ الْحَاكِمُ فِي ذَلِكَ هُوَ الْبِرْهَانُ النَّيِّرُ نَظِيرُ ذَلِكَ بِحَسَبِ الْكُونِ الذَّهْنِيِّ التَّصَوُّرِ وَ التَّصَدِيقِ.

و در اینکه متصف می‌شود به یک چیزی که هیچ دخالتی در قوامش ندارد احتیاج به جعل دارد؛ یعنی این ابتدائیت و ابتدائیت از بصره به یک اوصافی متصف می‌شود ولی هیچ کدام از اینها دخالتی در قوام

آن ندارد. قوام آن به طرفین است. مثالی که ایشان می‌خواهند راجع به کیفیت جعل بسیط و مرکب بیاورند مسئله تصور و تصدیق است.

فَإِنَّ التَّصَوْرَ نَوْعٌ مِنَ الإِدْرَاقِ لَا يَتَعَلَّقُ إِلَّا بِمَاهِيَةِ الشَّيْءِ أَيُّ شَيْءٍ كَانَ وَ التَّصَدِيقُ نَوْعٌ آخَرٌ مِنْهُ يَسْتَدْعِي دَائِمًا طَرَفَيْنِ وَ هُمَا مَوْضُوعٌ وَ مَحْمُولٌ بِأَنَّ يَدْخُلَ النِّسْبَةُ بَيْنَهُمَا فِي مُتَعَلِّقِهِ عَلَى التَّبَعِيَّةِ الصَّرْفَةِ فَأَثَرُ التَّصَوْرِ حُصُولُ نَفْسِ الشَّيْءِ فِي الذَّهْنِ وَ أَثَرُ التَّصَدِيقِ صَيْرُورَةُ الشَّيْءِ شَيْئًا.

این ادراک فقط به ماهیت شیء است **ای شیء**

کان؛ چه اوصاف باشد، چه موضوعات باشد، چه

عوارض باشد و چه جواهر باشد. و تصدیق نوع

دیگری از این ادراک است که **یستدعی دایماً** دو

طرف را که آن دو طرف موضوع محمول است. به

اینکه نسبت بین اینها در متعلقش داخل بشود بنا بر

تبعیت صرفه، نه اینکه خود این نسبت هم در خارج

احتیاج به جعل داشته باشد.

فَأَثَرُ التَّصَوْرِ حُصُولُ نَفْسٍ ... [اثر تصور

حصول نفس شیء در ذهن است و اثر تصدیق این

است که] در مقام انجام یک شیء تبدیل به شیء

دیگر بشود. تصدیق! زید موجود بشود، وصف برای

موضوع حمل بشود.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد